

متهم ساخته بود، و گفته بود در نبرد با خماریه چشم به راه او بوده‌اند، تقاری پدید آمده بود.

معتضد سپاه خود را تعبیه داد، و با خماریه روبه‌رو گردید. خماریه کسانی را در کمین نشانده بود. معتضد، نخست خماریه را منهزم ساخت. خماریه بگریخت، و خیمه‌های او به غارت رفت. چون یاران معتضد سرگرم تاراج خیمه‌ها بودند، به ناگاه سوارانی که در کمین نشسته بودند، بیرون تاختند. این بار معتضد شکست خورد، و به دمشق فرار کرد. مردم دمشق دروازه‌های شهر را به روی او نگشودند، و او به جانب طرسوس رفت. اینک دو سپاه بدون امیر با یکدیگر می‌جنگیدند. اصحاب خماریه، برادرش ابوالعشایر^۱ را به جای او نهادند، و به شام تاخت آوردند و آن را بگرفتند، و نام موفق و پسرش را برافکنند.

چون خبر فتح دمشق به خماریه رسید، شادمان شد و اسیرانی را که با او بودند آزاد کرد. آن‌گاه مردم طرسوس ابوالعباس را برانندند. خماریه بازمار را بر آنان امارت داد. بازمار بر مردم سخت گرفت. آن‌گاه برای خماریه دعوت آشکار کرد، و این بدان سبب بود که خماریه برای او مالی بسیار فرستاده بود. گویند: سی هزار دینار و پانصد جامه و پانصد مطرف و بسیاری سلاح فرستاده بود. و بار دیگر نیز پنجاه هزار دینار ارزانی داشت.

وفات فرمانروای طبرستان و امارت برادرش

حسن بن زید العلوی، فرمانروای طبرستان، در ماه رجب سال ۲۷۰، پس از بیست سال فرمانروایی وفات کرد، و برادرش محمد بن زید به جای او قرار گرفت. اذکوتکین^۲، در آن ایام در قزوین بود، و با چهار هزار سوار عازم ری گردید. محمد بن زید با جمع کثیری از دیلمیان و خراسانیان بیامد. چون دو سپاه روبه‌رو شدند، محمد بن زید منهزم شد، و از لشکرش قریب به شش هزار نفر کشته، و دو هزار تن اسیر شدند. اذکوتکین لشکرگاهش را غارت کرد، و ری را در تصرف آورد، و صد هزار دینار از مردم ری غرامت گرفت، و عمال خود را به نواحی آن فرستاد.

محمد بن زید به جرجان رفت. چون عمرو بن اللیث از خراسان معزول شد، و

۱. سعد

۲. اذکوتکین؛ طبری، نسخه بدل: یدکوتکین

محمد بن طاهر امارت یافت، رافع بن هرثمه را به خراسان فرستاد. رافع در سال ۲۷۵ به جرجان رفت. محمد بن زید، شبانگاه از آنجا به استرآباد گریخت. رافع از پی او روان شد، و دو سال او را در محاصره گرفت، تا از طول محاصره درمانده گردید، و شب هنگام به ساری گریخت. رافع همچنان در پی او بود تا در سال ۲۷۷، که از طبرستان نیز بگریخت. رستم بن قارن که در طبرستان بود از رافع امان خواست. رافع او را امان داد و محمد بن هارون را به نیابت خود به شالوس (چالوس) فرستاد. در آنجا بود که علی بن کانی^۱ نیز از او امان خواست، و نزد او آمد. محمد بن زید به شالوس آمد و هر دو را محاصره کرد. رافع را هیچ از آنان خبر نبود. چون خبر یافت با سپاه خود بیامد. محمد بن زید به سرزمین دیلم رفت. رافع از پی او برفت و تا حدود قزوین همه جا کشتار کرد و غارت نمود، و به ری بازگشت، و تا آنگاه که در سال ۲۷۹^۲ معتمد بمرد، رافع در آنجا بود.

فتنه ابن کنداج و ابن ابی الساج و ابن طؤلون

ابن ابی الساج، در قلمرو خود در قنسرین و فرات و رَحْبَه بود، و همواره با اسحاق بن کنداج، که در جزیره امارت داشت کوس رقابت می زد و می خواست بر او پیشی گیرد و از این امر فتنه ها زاده شد.

ابن ابی الساج، به نام خمارویه بن احمد بن طولون، خطبه خواند، و پسر خود دیواد را به گروگان نزد او فرستاد. خمارویه اموالی فراوان برای او فرستاد. خمارویه به شام رفت و با ابن ابی الساج در بالیس دیدار کرد. آنگاه ابن ابی الساج از فرات گذشت، و به رقه آمد و میان او و اسحاق بن کنداج نبرد در گرفت، و اسحاق بن کنداج را فراری داد، و بر قلمرو او مستولی گردید. خمارویه نیز در رقه فرود آمد. اسحاق بن کنداج به قلعه ماردین رفت، و ابن ابی الساج او را در آنجا محاصره نمود. سپس محاصره را رها کرد، و برای قتال با برخی از اعراب به سنجار رفت. ابن کنداج از ماردین به موصل شد. ابن ابی الساج راه بر او بگرفت و سپاه او را تار و مار کرد و به ماردین بازگردید. ابن ابی الساج بر جزیره و موصل مستولی شد و در آنجا به نام خمارویه خطبه خواند، و خود را نامزد جانشینی او نمود و غلام خود فتح را برای جمع آوری خراج به اعمال موصل فرستاد.

خوارج (شُرَاة) یعقوبی به او نزدیک بودند. ابن ابی الساج نخست با ایشان طرح آشتی

افکنند؛ سپس غدر آشکار نمود و یکباره آنان را فروگرفت. یاران دیگرشان، بی‌خبر از آنچه واقع شده بود، پیامدند و بر یاران فتح حمله کردند و از آنان بسیاری را کشتند. آن‌گاه ابن ابی‌الساج، علیه خمارویه عصیان را آغاز نهاد. بعضی از اموال او در جمص بود. خمارویه با سپاهی بیامد، و هر چه در آنجا بود در تصرف آورد. ابن ابی‌الساج را از دخول به شهر مانع آمدند. ابن ابی‌الساج به حلب رفت و از حلب راهی رقه گردید و خمارویه همچنان در پی او بود. ابن ابی‌الساج از فرات بگذشت و به موصل رفت. خمارویه به بلد آمد و در آنجا درنگ کرد. ابن ابی‌الساج به حدیثه رفت. اسحاق بن کنداج، از ماردین به خمارویه پیوسته بود. خمارویه به سرداری او سپاهی را با چند تن از سرداران خود، به طلب ابن ابی‌الساج فرستاد. او از دجله گذشته بود. ابن کنداج کشتی‌هایی فراهم آورد، تا از آنها پل بسازد و از دجله بگذرد.

در همین احوال ابن ابی‌الساج، شب‌هنگام از تکریت به موصل رفت. روز چهارم به موصل رسید. او را دو هزار سپاهی بود. با آن عده جنگ را نیک پای داشت، تا ابن کنداج را با بیست هزار نفر منهزم ساخت. از آنجا به موفق نامه نوشت و از او اجازت خواست که از فرات بگذرد، و به شام بلاد خمارویه وارد شود. موفق فرمان داد که درنگ کنند، تا او را مدد فرستاد. ابن کنداج نزد خمارویه رفت و از او لشکر بستد و به سوی فرات در حرکت آمد و با ابن ابی‌الساج روبه‌رو شد، در حالی که فرات میان آن دو فاصله بود پس جماعتی از سپاه ابن کنداج از آب گذشتند و با جماعتی از سپاه ابن ابی‌الساج به جدال و آویز پرداختند. اینان منهزم شدند و به رقه گریختند. ابن ابی‌الساج، در ماه ربیع‌الاول سال ۲۷۶ از رقه به بغداد رفت. موفق او را گرامی داشت و صله داد. ابن کنداج بر دیار ربیعه از اعمال جزیره مستولی شد، و در آنجا بماند. آن‌گاه موفق، محمد بن ابی‌الساج را به امارت آذربایجان فرستاد. او به آذربایجان رفت. عبدالله بن الحسین الهمدانی، عامل مراغه بیرون آمد تا او را باز دارد. ابن ابی‌الساج او را در محاصره گرفت، و مراغه را از او بستد، و در سال ۲۷۸ او را بکشت، و ابن ابی‌الساج در قلمرو خود مستقر شد.

اخبار عمرو بن اللیث

موفق، عمرو بن اللیث را، بعد از مرگ برادرش یعقوب، امارت خراسان و اصفهان و سجستان و سند و کرمان داد و نیز امور شرطه بغداد را به عهده او نهاد، همچنان‌که

برادرش بود، و ما پیش از این آوردیم.

محمد بن اللیث، عامل عمرو در فارس، عصیان کرد. عمرو به جنگ او لشکر برد و او را منهزم ساخت و کشتار بسیار کرد، و اصطرخ را تاراج نمود. محمد را بگرفت و در کرمان به حبس افکند و خود در کرمان بماند. آن‌گاه کسانی را نزد احمد بن عبدالعزیز بن ابی دلف به اصفهان فرستاد، و از او مالی طلب نمود. او نیز اموالی روانه داشت. عمرو سیصد هزار دینار و پنجاه من مشک و پنجاه من عنبر و دویست من عود و سیصد جامه و شش و ظرف‌های زر و سیم و چاربا و غلام به بهای صد هزار دینار، برای موفق فرستاد، و از او اجازت خواست که به جنگ محمد بن عبیدالله الکردی به رامهرمز رود.

عمرو، یکی از سرداران خود را بر سر او فرستاد، تا اسیرش کرد و بیاورد خلیفه و در سال ۲۷۱^۱، عمرو بن اللیث را از همه قلمروش عزل کرد. و این فرمان را برای حاجیان خراسان که از حج باز می‌گشتند و نزد او رفته بودند خواند و محمد بن طاهر را امارت خراسان داد، و گفت تا عمرو را بر منابر لعنت کنند. آن‌گاه صاعد بن مخلد^۲ را به جنگ عمرو به فارس فرستاد. محمد بن طاهر، رافع بن هرثمه را به جای خود در خراسان نهاد. معتمد همچنین به احمد بن عبدالعزیز بن ابی دلف نوشت که بر سر عمرو لشکر کشد. او نیز لشکر بفرستاد. سپاه خلیفه از سواره و پیاده، پانزده هزار تن بود. عمرو منهزم شد و سردارش درهمی^۳ مجروح گردید، و از اعیان سپاه او صد تن کشته شدند، و سه هزار تن به اسارت افتادند. جمعی نیز امان خواستند. از لشکرگاه عمرو اموالی بی حساب به غنیمت بردند.

موفق، در سال ۲۷۴، برای نبرد با عمرو عازم فارس شد. عمرو پسرش محمد را، با سپاهی به ارجان فرستاد، و بر مقدمه ابوظلحه، پسر شرکب^۴ را، و عباس بن اسحاق را به سیراف روان نمود. ابوظلحه از موفق امان خواست و تسلیم شد. این عمل در کار عمرو وهنی پدید آورد. این بود که به کرمان بازگشت. از آن سو موفق در کار ابوظلحه به شک افتاده بود، در نزدیکی شیراز او را بگرفت، و هر چه داشت از او بستند و به پسرش ابوالعباس معتضد داد، و خود در پی عمرو روان گردید. عمرو از کرمان به سجستان رفت. پسرش محمد، در کویر بمرد. موفق نیز بازگشت. و چنان‌که آوردیم، رافع بن اللیث از

۲. مخلد بن صاعد
۴. ابوظلحه بن ترکب

۱. ۲۶۱
۳. دیلمی

خراسان به جنگ محمد بن زید به طبرستان رفت، در آنجا علی بن اللیث و دو پسرش معدل و لیث نزد رافع رفتند. [علی بن اللیث را برادرش عمرو] در کرمان حبس کرده بود. تا در سال ۲۷۸^۱ رافع بن هرثمه او را به قتل آورد.

حرکت موفق به سوی اصفهان و جبل

کاتب اذکونکین^۲ به معتضد خبر داده بود که در بلاد جبل مالی هنگفت هست. موفق برای برگرفتن آن اموال روانه جبل شد، ولی هیچ نیافت. پس از آنجا به کرج^۳ رفت، و سپس به اصفهان. می خواست احمد بن عبدالعزیز بن ابی دلف را دیدار کند. احمد همه سپاه خود را برداشت و از شهر بیرون شد، و خانه خود را با فرش های آن برای فرود آمدن موفق نهاد. موفق پس از درنگی به بغداد بازگشت.

ولایت عهدی المعتضد بالله، دستگیر کردن موفق پسر خود ابوالعباس معتضد را سپس وفات او، و ولایت عهدی پسرش بعد از او

موفق، پس از بازگشتن از اصفهان نخست به واسط فرود آمد، و از آنجا به بغداد رفت، و معتمد را در مداین نهاد. آنگاه فرزند خود معتضد را فرمان داد که به سوی به غزا رود، ولی او از فرمان پدر سربرتاقت. موفق بر پسر خشمگین شد، و به زندانش کرد و بر او موکل گذاشت. سران سپاه، از اصحاب موفق به هم برآمدند و سوار شدند و شهر بغداد پر آشوب گردید. موفق سوار شد و به میدان آمد و مردم را آرام کرد و گفت: پسر من نیاز به تأدیب داشت و تأدیبش کردم. مردم بازگشتند. این واقعه در سال ۲۷۵^۴ بود.

بدان هنگام که موفق از جبل بازمی گشت، بیماری نقرسش شدت گرفت. چنانکه سوار شدن نمی توانست. او را در محقه حمل می کردند. در ماه صفر سال ۲۷۸^۵، او را به خانه اش رسانیدند و بیماری اش به دراز کشید. کاتب خود ابوالصقر بن بلبلی را به مداین^۶ فرستاد، تا معتمد و فرزندانش را بیاورد. ولی وزیر آنان را در خانه خود جای داد، و به خانه موفق نیاورد. بزرگان ملک به شک افتادند. غلامان ابوالعباس معتضد حمله ور

۲. انکونکین

۴. ۲۷۶

۶. میدان

۱. ۲۶۸

۳. کرج

۵. ۲۷۶

شدند، و قفل‌ها را شکستند و معتضد را از زندان بیرون آوردند، و بر بالین پدر نشاندهند. موفق در سكرات موت بود. چون چشم گشود و پسر را بر بالین دید، او را به خود نزدیک خواند. ابوالصَّقر و سران لشکر نیز گرد او جمع شدند.

چون مردم شنیدند که موفق زنده است، از ابوالصقر کنار گرفتند. نخستین آنان محمد بن ابی السَّاج بود. ابوالصقر را چاره‌ای نماند، جز آنکه به خانه موفق حاضر شود. خود و پسرش بیامدند. دشمنان او شایع کرده بودند که او اموال موفق را برداشته و نزد معتمد رفته است. این بود که خانه‌اش را غارت کردند، و زنانش را برهنه‌پای و عریان از خانه‌ها بیرون راندند. خانه‌های مجاور خانه او نیز به باد تاراج رفت و درهای زندان‌ها شکسته شد. پسر موفق، پسر خود ابوالعباس المعتضد و نیز ابوالصقر را خلعت داد، و آن دو به خانه‌های خود رفتند. ابوالعباس المعتضد، غلام خود را ریاست شرطه داد.

موفق هشت روز از ماه صفر مانده، در سال ۲۷۸ بمرد. او را در رَصَافَه به خاک سپردند. سران و سرداران گرد آمدند، و با پسرش ابوالعباس المعتضد به ولایت‌عهدی بیعت کردند. یاران پدرش گردش را گرفتند. معتضد، ابوالصقر بن بلبل و اصحاب او را بگرفت، و منازلشان را به تاراج داد، و سلیمان بن وَهَب را به وزارت برگزید. آن‌گاه محمد بن ابی السَّاج را به واسط فرستاد، تا غلامش وصیف را به بغداد بازگرداند. وصیف از آمدن به بغداد امتناع کرد، و به شوش رفت، و در آنجا فتنه‌ها انگیخت.

آغاز کار قِرْمَطِيَان

در آغاز امر قِرْمَطِيَان گفته‌اند که مردی زاهد در سواد کوفه، در سال ۲۷۸، ظهور کرد. او را قِرْمَط می‌گفتند، از آن رو که بر گاوی سوار شده بود، که صاحب آن کر میطه خوانده می‌شد، و قرمط معرَّب کر میطه است. بعضی گویند نام او حَمْدَان بود، و قرمط لقب او بود. و گویند که او برای اهل بیت دعوت می‌کرد و می‌گفت او خود امام منتظر است. مردم پیروی‌اش کردند، و هیصم عامل کوفه او را بگرفت و به زندان کرد. قرمط از زندان بگریخت. او معتقد بود که بند و زنجیر مانع او نمی‌شود.

قرمط می‌گفت، احمد بن محمد بن الحنفیه، به ظهور او بشارت داده است همچنین کتابی آورد که قرمطیان آن را می‌خواندند، و در آن بعد از بسم‌الله آمده بود.

فرج ابن عثمان که از قریه نصرانه است می‌گوید که او دعوت‌کننده از سوی مسیح است، که او عیسی است، و او کلمه است و او مهدی است و او احمد بن محمد بن الحنفیه است و او جبرئیل است، و مسیح در پیکر آدمی بر او ظاهر شده و گفته است که تو داعی هستی. تو حجت هستی تو ناقه هستی. تو دابّه هستی. تو یحیی پسر زکریا هستی. تو روح القدس هستی. و به او آموخت که نماز چهار رکعت است: دو رکعت پیش از طلوع آفتاب، و دو رکعت پیش از غروب آن. اذان آغازش الله اکبر است، سپس شهادت به یکتایی خدا و شهادت به پیامبری آدم و نوح و ابراهیم سپس عیسی و موسی و محمد صلوات الله علیهم اجمعین. آن‌گاه شهادت به پیامبری احمد بن محمد بن الحنفیه. و در هر رکعت باید استفتاح خوانده شود، و آن بر احمد بن محمد بن الحنفیه نازل شده. قبله بیت المقدس است و به جای جمعه در روز دوشنبه همه کارها تعطیل می‌شود.

سوره‌ای که در نماز خوانده می‌شود این است: الحمد لله بكلمته و تعالی باسمه المتخذ^۲ لاولياته باولياته. قل ان الالهة موافقت للناس، ظاهرها ليعلم عدد السنين و الحساب و الشهور و الايام، و باطنها اوليائي الذين عرفوا عبادي سبيلي. اتقوني يا اولي الاباب. و انا الذي لا اسئل عما افعل و انا العليم الحكيم. و انا الذي ابلو عبادي و امتحن خلقي، فمن صبر على بلائي و محتني و اختياري القيته في جنتي و اخلده في نعمتي، و من زال عن امري و كذب رسلي اخذته مهانا في عذابي، و اتممت اجلي و اظهرت امري على السنة رسلي. و انا الذي لم يعل جبار الا وضعته و لا عزيز الا اذلته، فبئس الذي اصر على امره و دام على جهالته. و قالوا لن نبرح عليه عاكفين و به موقنين. اولئك هم الكافرون.

آن‌گاه به رکوع رود و بگوید: سبحان ربي العزة و تعالی عما يصف الظالمون. و در سجود دو بار بگوید: الله اعلى و دو بار الله اعظم.

اما روزه در سال دو روز است: روز نوروز، و روز مهرگان.

همچنین نبيد حرام است و خمر حلال است. به جای غسل جنابت وضو کافی است. گوشت هر حیوان که دندان نیش و پنجه داشته باشد حلال است. هر کس که به مخالفت با آنان برخیزد و محارب باشد، قتلش واجب است و اگر محارب نباشد، به جزیه محکوم می‌شود و از این قبیل دعاوی شنیعه و متعارض با یکدیگر که به کذب آن شهادت

می دهند.

این قَرَج بن عثمان^۱، که در آغاز این نوشته نام او آمده است، و به عنوان داعی قرمطیان از او یاد شده، در نزد آنان ملقب به زکرویه^۲، پسر مهرویه است؛ و گویند ظهور این مرد، پیش از ظهور صاحب الزنج بوده، و گویند که او امان خواست و نزد صاحب الزنج رفت، و گفت: پشت سر من صد هزار شمشیر زن هست. بیا با یکدیگر گفت و گو کنیم، شاید که متفق شویم و دست یاری به یکدیگر دهیم. چون به گفت و گو نشستند، میانشان توافق پدید نیامد، و قرمط از نزد او بازگشت. قرمط خود را القائم بالحق می نامید. برخی گویند که او بر رأی ازارقه، از خوارج بود.

فِتْنَةُ طَرَسُوس

پیش از این از عصیان بازمار^۳ در طَرَسُوس، علیه مولای خود، احمد بن طُولُون سخن گفتیم. و گفتیم که احمد بن طولون او را در محاصره گرفت، و او نیز به بلد پناه جست، تا آن گاه که خُمارویه پسر احمد بن طولون بر سر کار آمد. او نیز بار دیگر اطاعت آشکار نمود، و برای او اموال و امتعه و سلاح فرستاد. پس کارش در طَرَسُوس مدتی به رونق آمد. در سال ۲۷۸، با احمد العُجَیْفی^۴، به نبرد با رومیان رفت و سلندو^۵ را محاصره کردند. سنگی از منجنیق بر او اصابت کرد. بازگشت و در راه بمرد، و او را در طرسوس دفن کردند.

بازمار ابن عُجَیْف را به جای خود نهاد. خُمارویه نیز او را ابقاء کرد، و برایش اسب و سلاح و مال فرستاد. سپس او را عزل کرد، و پسر عم خود محمد بن موسی بن طولون را به جای او امارت داد. چون موفق بمرد، یکی از خواص خادمان او به نام راغب عزم جهاد کرد، و خواست در یکی از ثغور مقام کند. معتضد او را اجازت داد، و او به طرسوس رفت و در آنجا بار افکند و فرود آمد. از آنجا خود برای دیدار خُمارویه به دمشق رفت. خُمارویه او را اکرام کرد و به خود نزدیک ساخت. او نیز مدتی دراز در نزد خُمارویه بماند.

۲. ذکرویه

۴. الجعفی

۱. یحیی

۳. بازمان

۵. اسکندر؛ ابن اثیر: شکند

اصحابش که در طرسوس بودند، پنداشتند که او را در دمشق دستگیر کرده‌اند. مردم شهر را واداشتند تا شهر را به آشوب کشیدند، و امیر خود محمدبن موسی را به زندان افکندند، و منتظر فرمان راغب نشستند. چون خبر به خماریه رسید، او را به طرسوس فرستاد. او نیز بیامد و یاران خود را به سبب کاری که کرده بودند، ملامت کرد. آنان نیز محمدبن موسی را از زندان آزاد ساختند. آن‌گاه از طرسوس به بیت‌المقدس رفتند و ابن عَجِيف را بر سریر فرمانروایی خود نشانند.

فتنه مردم موصل با خوارج

پیش از این گفتیم هارون بن سلیمان، رئیس شُرَاة خوارج بود. در موصل بنی شیبیان با آنان جنگیدند و بر موصل مستولی شدند. چون سال ۲۷۹ فرا رسید، بنی شیبیان به آهنگ تَبْتَوی^۱، و دیگر بلاد موصل بیامدند. هارون بن سلیمان الشَّارِی^۲، خوارج را گرد آورد. حمدان بن حَمْدُون التَّغْلِبِی^۳ و مردم موصل با او یار شدند و در برابر اعراب بنی شیبیان به دفاع پرداختند. هارون بن سیما، از موالی احمد بن عیسی بن الشَّیْبَانِی، همدست بنی شیبیان بود. او را محمد بن اسحاق بن کُنداج به امارت موصل فرستاد، بدان هنگام که پدرش اسحاق مرده بود. او نیز به اعمال خود در موصل و دیار ربیعیه آمده بود. چون مردم موصل از او خشنود نبودند، بیرونش کردند. او نزد بنی شیبیان رفت و از آنان یاری طلبید. چون دو گروه روبه‌رو شدند، نخست بنی شیبیان منهزم شدند و اصحاب حمدان و خوارج دست به تاراج گشودند. در این حال بنی شیبیان بازگشتند و آنان را درهم کوفتند. هارون بن سیما به محمد بن اسحاق بن کُنداج^۴ نوشت، و از او یاری طلبید؛ زیرا زمام شهر از دست او بیرون شده بود. محمد خود با سپاهی گران به موصل روان گردید. مردم موصل از او بترسیدند. بعضی به بغداد رفتند و خواستند تا برایشان والی بفرستند، تا آنان را از شر محمد بن اسحاق بن کُنداج آسوده سازد. در راه که می‌رفتند، با محمد بن یحیی المَجْرُوح برخورد کردند. او موکل حفظ راه‌ها بود و در این ایام معتضد او را امارت موصل داده بود. محمد بن یحیی را به تعجیل در رسیدن به موصل ترغیب کردند، چنان‌که پیش از محمد بن اسحاق بن کُنداج به موصل رسید. ابن کُنداج که از درنگ خود پشیمان

۲. الشادبی

۴. کُنداجی

۱. سوی

۳. الثعلبی

شده بود، برای خُمارویه هدایایی فرستاد، شاید خلیفه را وادارد، امارت موصل را به او دهد؛ ولی خلیفه نپذیرفت. مُعْتَمِدِ چندی بعد محمدبن یحیی المَجْرُوح را عزل کرد و علی بن داود الکرْدی را به جای او گماشت.

جنگ با رومیان (صوائف) در ایام المعتمد علی الله

در سال ۲۵۷، خبر رسید که پادشاه روم در قسطنطنیه، میخائیل پسر ثوفیلوس^۱، یکی از افراد خاندان شاهی مرسوم به باسیلیوس^۲ و معروف به صِقلی را مورد حمله قرار داده و در سال بیست و چهارم پادشاهیش کشته است، و خود به جای او نشسته است.

در سال ۲۵۹، سپاهیان روم بیرون آمدند و به سمیساط فرود آمدند، و از آنجا به ملطیه رفتند. مردم با آنان جنگیدند و آنان را منهزم ساختند، نیز یکی از سردارانشان را کشتند.

در سال ۲۶۳، روم بر دژ صَقَالِیه، در ثغر طَرْسوس مستولی شد. آنجا را قلعه کَرکره می‌گفتند. معتمد امارت ثغر طرسوس را به ابن طُولُون داد. احمدبن طولون چون به مصر رفت، از موفق خواستار امارت طرسوس شد، تا آن را به عنوان پایگاهی برای حمله به روم برگزیند؛ زیرا پیش از آنکه به مصر رود همواره از طرسوس به بلاد روم لشکر می‌برد. موفق این پیشنهاد را نپذیرفت، و محمدبن هارون التَّغَلِبی^۳ را به امارت طرسوس فرستاد. شُرَاة خوارج، از اصحاب مُساور راه بر او گرفتند و او را کشتند. محمدبن هارون در کشتی بر روی دجله می‌رفت. چون او کشته شد اماجورین اولغ^۴ بن طَرْخان، از ترکان به جای او امارت یافت. او مردی نادان و مغرور بود. با مردم بنای بدسیرتی نهاد. از مردم لُولُوْثَه^۵ ارزاقشان را دریغ داشت. آنان به مردم طرسوس شکایت کردند. مردم شهر، پانزده هزار دینار برایشان فرستادند. ولی اماجور آن زرها را خود برگرفت، و در اصلاح حال مردم قلعه درنگ کرد. آنان نیز از دژ فرود آمدند، و آن را به رومیان تسلیم کردند. مردم طرسوس بسیار تأسف خوردند، زیرا آن دژ محافظ شهر بود، و نگهبانان آن به منزله چشم مردم شهر بودند که همواره دشمن را می‌پاییدند. این خبر به معتمد رسید، منشور

۱. روفیل

۲. مسک

۳. الثعلبی

۴. ابن اثیر: ارخزین یونع. متن مطابق طبری است.

۵. کرکره

امارت آنجا را برای احمد بن طولون فرستاد. او نیز کسانی را که بتوانند از آن ثغور نیکو نگهداری کنند، و با رومیان توان نبردشان باشد، به آنجا فرستاد. این وقایع مقارن مرگ آماجور عامل دمشق بود. از آن پس ابن طولون همه شام را بگرفت. چنانکه پیش از این آوردیم.

در سال ۲۶۴، عبدالله بن رشید بن کاوس، با چهل هزار سپاهی از اهل ثغور شام به جنگ رومیان رفت. کشتار بسیار کرد و غنایم بسیار گرفت و بازگشت. چون از بدندون^۱ در حرکت آمد، سردار رومی سلوقیه، و سردار قزه و کوبه و خزنه^۲ بیرون شدند، و مسلمانان را از هر سو در محاصره گرفتند. مسلمانان دل بر هلاک نهادند، و تا پای جان ایستادند. رومیان کشتار بسیار کردند. باقی مانده سپاه آنان خود را به ثغر رسانید، و عبدالله بن رشید بن کاوس اسیر شد. او را به قسطنطنیه بردند.

در سال ۲۶۵، پنج تن از سرداران روم به آدنه لشکر آوردند، و جمعی را کشتند و اسیر کردند. ارجوز^۳، والی ثغور بود. از آنجا عزل شد، و در زمره مرابطان درآمد. پادشاه روم، عبدالله بن رشید بن کاوس را با کسانی که با او به اسارت افتاده بودند، نزد احمد بن طولون فرستاد و چند قرآن نیز به او هدیه کرد.

در سال ۲۶۶، در نزدیکی صقلیه کشتی‌های جنگی مسلمانان و رومیان به یکدیگر رسیدند. رومیان پیروز شدند، و بقایای سپاه مسلمانان به صقلیه داخل شدند.

هم در این سال، رومیان به دیار ربیع آمدند. مردم شهر از دیگران یاری طلبیدند. ولی رومیان به سبب شدت سرما نتوانستند از دروازه بگذرند و بازگشتند.

عامل ابن طولون با سیصدتن از مردم طرسوس به غذای رومیان به ثغر شام رفتند. رومیان با چهار هزار تن از بلاد هرقله به نبردشان بیرون آمدند، ولی مسلمانان شمار بسیاری از دشمنان را کشتند و غنایمی به دست آوردند.

در سال ۲۶۸، پادشاه روم با سپاه بیرون آمد و با فرغانی عامل ابن طولون بر ثغور شام روبه‌رو شد و کشتاری کرد و بازگشت.

در سال ۲۷۰، رومیان با صد هزار سپاهی بیرون آمدند، و در قلمیه، شش میلی طرسوس لشکرگاه زدند، و بازمار^۴ با آنان روبه‌رو گردید، و از ایشان هفتاد تن بکشت که

۱. بدبندون

۲. حرسیه

۳. اوخرد

۴. بازمار، پیش از این همه جا بازمان بود.

در میان آنان جماعتی از سرداران بودند. سردار بزرگ نیز کشته شد. مسلمانان هفت صلیب زر و سیم به غنیمت گرفتند، که بزرگ‌ترینشان مرصع به جواهر بود، و نیز پانزده هزار چهارپا و زین و شمشیر که به همین اندازه بود. و چهار تخت از طلا و دوست تخت از نقره و ده هزار علم^۱ از دیبا و ظروف زر و سیم بسیار.

در سال ۲۷۳، بازمار با سپاه صائفه به سرزمین روم وارد شد و جمعی را بکشت و غنایم و اسیران بسیار آورد، و به طرسوس بازگشت.

در سال ۲۷۸، احمد العجیفی^۲ داخل طرسوس شد، و بازمار به جنگ رومیان رفت، و در سلندو^۳ فرود آمد. بازمار را سنگی از منجنیق بیامد، و چون بازگشت در راه بمرد. او را در طرسوس به خاک سپردند.

حکام نواحی و ولایات

سرتاسر دولت عباسی، چه مرکز و چه بلاد اطراف، همه دستخوش فتنه و آشوب شد. آل سامان بر ماوراءالنهر غلبه یافتند، و یعقوب بن اللیث بر سجستان و کرمان مستولی شد، و فارس را از دست عمال خلیفه بستند و خراسان سراسر، در تصرف آل طاهر بود. ولی همه اینان به نام خلیفه دعوت می‌کردند. اما حسن بن زید که بر طبرستان و جرجان سیطره یافته بود، با دعوت عباسی به منازعه برخاسته بود، و با سپاهیان دیلم، با آل سامان و صفاریان و لشکر خلیفه در اصفهان در نبرد بود. صاحب‌الزنج نیز که بر بصره و اُبله تا واسط و کوره‌های دجله استیلا یافته بود، با دعوت عباسی در منازعه بود، و همه این نواحی را در آتش فتنه و آشوب فرو برده بود. موفق، آن‌قدر نبرد با او را ادامه داد، که کارش را تمام کرد، و ماده شورش را قطع نمود. بلاد موصل و جزیره، دستخوش فتنه خوارج شاری بود، و در آنجا میان اعراب بنی‌شیبان و اکراد همواره کشمکش بود. احمد بن طولون بر مصر و شام تسلط داشت، ولی بر دعوت و خلافت عباسی اذعان داشت، و ابن‌الأغلب نیز در افریقیه، چنین بود.

اما مغرب اقصی و اندلس، از چندی پیش – چنان‌که گفتیم – از دولت عباسی بریده بود. معتمد را در تمامی دوران خلافتش، هیچ قدرتی نبود که حکمی کند یا فرمانی دهد،

۲. الجعفی

۱. بیست علم

۳. اسکندرا

یا کسی را از کاری باز دارد. همه کارها به دست برادرش موفق بود، و خلیفه در فرمان موفق بود. اصولاً هیچ یک از آن دور را - موفق و معتمد را - در سرتاسر ملک چندان قدرت و اقتداری نبود. زیرا هر گوشه از آن سرزمین پهناور، چنانکه گفتیم، در تسلط کسی بود. اکنون به ذکر حکام ولایات در ایام معتمد، بدان گونه که به ما رسیده است، می پردازیم.

معتمد در آغاز خلافتش، وزارت خویش به عبیدالله بن یحیی بن خاقان داد، و جَعْلان را به نبرد با صاحب الزنج به بصره فرستاد، و سرگذشت آن چنان بود که آوردیم.

سپس عیسی بن الشیخ را که از بنی شیبیان بود، بر دمشق امارت داد. او خودکامگی پیش گرفت و از پرداخت خراج سربرتافت، چنانکه حسین الخادم از بغداد نزد او رفت و طلب خراج نمود. او عذر آورد که همه را در کار سپاه کرده است. مُعْتَمِد فرمان امارت ارمینیه را بدو فرستاد، که در آنجا امر دعوت به او را پیش برد، و اماجور را به دمشق فرستاد. چون اماجور به دمشق رفت، عیسی بن الشیخ، پسر خود منصور را با بیست هزار سپاهی به جنگ او روان داشت، ولی سپاه منصور منهزم و منصور کشته شد. عیسی از راه ساحل به ارمینیه رفت و اماجور به دمشق بازآمد.

در سال ۲۵۶، موسی بن بُغا به جنگ مُساور خارجی رفت، و در ناحیه خانقین^۱ با یکدیگر روبه‌رو شدند، و از خوارج کثیری کشته شدند.

همچنین در این سال، محمد بن واصل بن ابراهیم التمیمی بر حارث بن سیما، عامل فارس حمله آورد و او را بکشت. و هم در این سال حسن بن زید الطالبی بر ری غلبه یافت، و موسی بن بغا برای جنگ با او برفت، و بر سپاهیان حسن پیروز شد. و علی بن زید در کوفه ظهور کرد، و آنجا را بگرفت. معتمد، کنجور ترکی را فرستاد تا او را به فرمان آرد. علی بن زید از کوفه به قادسیه رفت، و از آنجا به خفان^۲، و از آنجا به بلاد بنی اسد رخت کشید. کنجور، از کوفه بر سر او تاخت و سپاه علی را تار و مار کرده، خود به کوفه و از آنجا به سُرْمَن رَای بازگشت.

در سال ۲۵۷، معتمد منشور فرمانروایی کوفه و حَرَمین و یمن، سپس بغداد و سواد را تا بصره و اهواز به برادر خود موفق داد، و فرمان داد تا امارت بصره و کوره‌های دجله و

۱. ساحة جائعین

۲. حتان

یمامه و بحرین را به یارجوخ^۱ دهد؛ به جای سعید بن صالح. یارجوخ نیز منصور بن جعفر الخیاط را به امارت بصره و کوره‌های دجله تا اهواز برگماشت. آن‌گاه معتمد محمد المولّد را به جنگ با صاحب‌الزنج به بصره فرستاد. او نیز در بصره با سپاه سیاهان نبرد کرد.

سعید بن احمد الباهلی بر ناحیه بطایح مستولی شده بود. ابن المولّد او را بگرفت و به سامراء فرستاد. و هم در این سال، یعقوب بن الیث بر فارس و برخی از اعمال خراسان غلبه یافت و معتمد او را بر سرزمین‌هایی که گرفته بود امارت داد.

در این سال حسن بن زید بر خراسان دست یافت، اعمال خراسان بر محمد بن طاهر بشوریدند. و هم در این سال، معتمد مصر و اعمال آن را به یارجوخ ترک، اقطاع داد او نیز احمد بن طولون را بدان دیار فرستاد. یارجوخ یک سال دیگر بمرد، و ابن طولون همه آن نواحی را در قبضه قدرت خویش درآورد.

عبدالعزیز بن ابی دُلف، در ری بود. از بیم سپاه حسن بن زید، صاحب طبرستان، از آنجا بیرون رفت. حسن بن زید یکی از خویشاوندان خود را به نام قاسم بن علی بن القاسم، به ری فرستاد و او در ری رفتاری نکوهید در پیش گرفت.

در سال ۲۵۸، منصور بن جعفر الخیاط، در نبرد با صاحب‌الزنج کشته شد، و یارجوخ بر قلمرو او امارت یافت، و او اصغجون^۲ را به آن نواحی فرستاد.

هم در این سال، معتمد دیار مصر و قنسرین و عواصم را به موفق داد، و او را به جنگ صاحب‌الزنج فرستاد. مُفْلِح نیز در این نبرد همراه او بود. مُفْلِح کشته شد.

هم در این سال معتمد، مسرور البلخی را امارت موصل و جزیره داد. میان مسرور و مُساور الشّاری^۳ جنگ‌هایی بود. همچنین میان مسرور و کردان یعقوبی نیز جنگ‌هایی بود. مسرور در این نبردها پیروز شد.

همچنین، محمد^۴ بن واصل به طاعت خلیفه درآمد، و فارس را به محمد بن الحسن بن الفیاض^۵ تسلیم کرد.

در سال ۲۵۹، اصغجون^۶ در اهواز هلاک شد، و معتمد موسی بن بُغا را فرمان داد که به جنگ صاحب‌الزنج برود.

۲. اصطیخور

۴. احمد

۶. اصطیخور

۱. یارجوخ

۳. الشیبانی

۵. حسن بن الفیاض

و هم در این سال یعقوب بن اللیث صفار خراسان را گرفت، و محمد بن طاهر را دستگیر کرد. و کنجور^۱ که امارت کوفه داشت، بی‌اجازت خلیفه به سامراء رفت. او را فرمان دادند که بازگردد، سربرتافت. معتمد، چند تن از سرداران را بفرستاد. او را در عُکبرا یافتند، کشتندش و سرش را نزد خلیفه آوردند.

و در این سال حسن بن زید بر قومس دست یافت، و آنجا را متصرف گردید. همچنین نبردی میان محمد بن الفضل بن سنان^۲ و هسودان^۳ بن جستان^۴ الدیلمی درگرفت. محمد او را شکست داد. و در این سال شرکب الجمال^۵ بر مرو و نواحی آن غلبه یافت.

در سال ۲۶۰ میان یعقوب بن اللیث و حسن بن زید الطالبی نبرد درگرفت. یعقوب او را منهزم نمود، و طبرستان را بگرفت. مردم موصل، عامل خود اذکوتکین^۶ پسر اساتکین را از شهر راندند. اساتکین اسحاق بن ایوب را با بیست هزار سپاهی همراه با حَمَدان بن حَمَدون التَغلیبی به موصل فرستاد. باز هم مردم موصل نپذیرفتند، و یحیی بن سلیمان را بر خود امیر ساختند.

هم در این سال اعراب منجور^۷ عامل حِمص را کشتند، و بکتیر^۸ به جای او امارت یافت. و هم در این سال ابوالردینی عمر بن علی بر آذربایجان امارت یافت، زیرا عامل آذربایجان، علاء بن احمد الازدی فالج شده بود. چون ابوالزُدینی به آذربایجان آمد، علاء بن احمد با او به معارضه برخاست، و میانشان نبردی درگرفت. در این نبرد علاء منهزم و کشته شد، و ابوالزُدینی بر دو هزار هزار و هفتصد هزار درهم، که از او باقی مانده بود، دست یافت.

و در این سال علی بن زید، صاحب کوفه نزد صاحب الزنج رفت، و او را فرمان داد تا کشتندش.

در سال ۲۶۱، معتمد موسی بن بغا را بر اهواز و بصره و بحرین و یمامه، علاوه بر آنچه در دست او بود، امارت داد. او نیز عبدالرحمان بن مفلح را از سوی خود بدان نواحی فرستاد، و به جنگ با محمد بن واصل نامزد کرد. محمد بن واصل او را منهزم ساخت و چنانکه آوردیم، اسیر نمود. چون موسی بن بغا آن نواحی را پر آشوب دید، از

۱. منکجور	۲. نیشان
۳. دهسودان	۴. حسان
۵. الحمال	۶. اذکوتکین
۷. منکجور	۸. بکتر

امارت آن استعفا خواست، و ابوالساج حکومت اهواز یافت. صاحب الزنج اهواز را از او بستند، و او را از مقر فرمانروایی اش براند. از آن پس ابراهیم بن سیماء، امارت اهواز یافت. همچنین در این سال، محمد بن اوس البلخی بر راه خراسان امارت یافت. آنگاه یعقوب صفار به فارس آمد، و محمد بن واصل - چنانکه آوردیم - بر آن نواحی غلبه یافت. معتمد برادر خود موفق را به بصره فرستاد، و پیش از این او را پس از پسر خود جعفر، ولایت عهدی داده بود. موفق پسر خود ابوالعباس را به جنگ صاحب الزنج فرستاد.

هم در این سال محمد بن زیدویه^۱، از یعقوب بن اللیث جدا شد، و نزد ابوالساج به اهواز رفت، و از خلیفه خواست که حسین بن طاهر بن عبدالله بن طاهر را، به خراسان فرستد.

در این سال نصر بن احمد سامانی، در سمرقند و ماوراءالنهر به قدرت رسید، و برادر خود اسماعیل را امارت بخارا داد. و هم در این سال معتمد، خضر بن احمد بن عمر بن الخطاب التغلبی را حکومت موصل ارزانی داشت.

هم در این سال، حسین بن زید، به طبرستان رفت و اصحاب صفار را از آنجا براند، و چالوس را، از آن روی که مردمش با یعقوب از در دوستی درآمده بودند، به آتش کشید. و املاک آنان را به مردم دیلم اقطاع داد.

هم در این سال، معتمد گفت در میان حجاج خراسان و ری و طبرستان و جرجان ندا دهند، که خلیفه از آنچه یعقوب در خراسان کرده، و نیز آنچه با محمد بن طاهر کرده است بیزار است و به فرمان او نبوده، و او یعقوب را منشور امارت خراسان نداده است. نیز در این سال مساورالشاری^۲، یحیی بن جعفر، از والیان خراسان را بکشت، و مسرور البلخی در طلب او به خراسان رفت، و ابواحمد موفق نیز از پی او روان گردید. در سال ۲۶۲، جنگ میان موفق و صفار در گرفت. یاران صاحب الزنج بر بطیحه و دست میسان^۳ مستولی شدند و مسرور البلخی احمد بن لیثویه^۴ را به جنگ آنان فرستاد؛ چنانکه آوردیم.

و هم در این سال، احمد بن عبدالله الخجستانی عصیان کرد و برای آل طاهر دعوت نمود. نیز در این سال میان موفق و ابن طولون نقاری پدید آمد. موفق، موسی بن بغا را به

۱. زید

۲. الشاربی

۳. دسیمسان

۴. لیثونه

سوی او فرستاد، و او یک سال در رَقه درنگ کرد. و چون ساز و برگ کافی نداشت، نتوانست کاری از پیش برد. پس به عراق بازگشت. هم در این سال قَطَّان، عامل موصل، و از اصحاب مفلح، کشته شد؛ او را اعراب در بیابان کشتند.

در سال ۲۶۳، صفار بر اهواز دست یافت، و مساور الشاری^۱ که آهنگ جنگ با سپاه خلیفه را داشت، در یوزیج بمرد. خوارج هارون بن عبداللّه البلخی را به جای او برگزیدند، و او بر اعمال موصل استیلا یافت. و هم در این سال یاران صفار بر محمد بن واصل ظفر یافتند، و اسیرش کردند. ابن اوس منهزم شد و از راه خراسان به موصل آمد.

نیز عبیداللّه بن یحیی بن خاقان، وزیر معتمد بمرد، و او حسن بن مخلد را به وزارت برگزید. موسی بن بغا در این ایام سرگرم نبرد با اعراب بود، چون پیامد حسن^۲ بترسید و پنهان شد. معتمد نیز به جای او سلیمان بن وهب را وزارت داد.

و در این سال، برادر سُرکب الجمال^۳ بر نیشابور غلبه یافت، و حسین بن طاهر از آنجا بیرون آمد و به مرو رفت. در آنجا پسر خوارزم شاه برای محمد بن طاهر دعوت می کرد. [در سال ۲۶۴]، یاران صاحب الزنج به شهر واسط حمله کردند، و محمد بن مولد در برابر آنان بایستاد، ولی منهزم شد و سیاهان به واسط داخل شدند، در آنجا کشتار و تاراج کردند.

هم در این سال، معتمد وزیر خود سلیمان بن وهب را بگرفت و به حبس افکند، و حسن بن مخلد را به جای او وزارت داد. موفق با عبیداللّه بن سلیمان نزد او آمدند و شفاعت کردند، ولی معتمد خشمگین شده، به جانب غربی بغداد رفت، و میان او و موفق رسولان به آمد و شد درآمدند. مسرور البلخی و کئیغَلغ و احمد بن موسی بن بغا همراه موفق بودند. معتمد سلیمان بن وهب را از زندان آزاد کرد، و به جَوَسق بازگشت، و احمد بن^۵ صالح بن شیرزاد و سردارانی که در سامراء با معتمد بودند، از بیم موفق بگریختند و به موصل رفتند. هم در این سال اماجور، عامل دمشق بمرد، و ابن طُولون

۱. الشاری

۳. الجمال

۵. مهان

۲. حسین

۴. محمد

شام و طَرَسُوس را بگرفت و سیما الطومل عامل آنجا را بکشت. در سال ٢٦٥، مسرور البلخی امارت اهواز یافت، سپاه سیاهان متهم شد. و یعقوب صفار بمرد و برادرش عمرو جای او را بگرفت. عمرو را موفق به جای برادرش بر خراسان و اصفهان و سجستان و سند و کرمان داد، و نیز ریاست شُرطَة بغداد را به او داد. هم در این سال، قاسم بن مماه^١ بر دلف بن عبدالعزیز بن ابی دلف، در اصفهان عصیان کرد و او را به قتل آورد. پس جماعتی از اصحاب دلف، قاسم را کشتند و احمد بن عبدالعزیز برادر دلف را بر اصفهان امارت دادند.

هم در این سال، محمد بن المولد به یعقوب صفار پیوست، و در بغداد اموال و عقارش را گرفتند. و نیز موفق، سلیمان بن وهب و پسرش عبیدالله^٢ را حبس کرد و نهصد هزار دینار اموالشان را مصادره کرد. نیز موسی بن اوتامش و اسحاق بن کُنداج^٣، و فضل بن موسی بن بغا، به خشم برفتند، و موفق صاعد بن مخلد را از پی آنان بفرستاد تا آنان را به صرصر بازگردانید.

هم در این سال موفق، ابوالصقر اسماعیل بن بلبل را وزارت داد. در سال ٢٦٦، صاحب الزنج را مهرمز را گرفت، و اساتکین بر ری غلبه کرد و عاملش را از آنجا براند. آنگاه به قزوین رفت. برادر کُیغَلَع عامل آنجا بود. با او مصالحه کرد و شهر را بدو داد.

هم در این سال، عمرو بن اللیث، عبیدالله بن عبدالله بن طاهر را، به جانشینی خود ریاست شُرطَة بغداد داد، و احمد بن عبدالعزیز ابی دُلف را امارت اصفهان؛ نیز محمد بن ابی الساج امارت حَرَمَین و طریق مکه یافت.

هم در این سال، موفق احمد بن موسی بن بُغا را امارت جزیره داد و او از جانب خود موسی بن اوتامش را بر دیار ربیعیه حکومت داد. اسحاق بن کُنداج^٤ از این امر برآشفته، و از سپاه موسی کناره گرفت و به بلد رفت، و با کردان^٥ یعقوبی به جنگ پرداخت. سپس با ابن مساور الخارجی روبه رو شد، و او را بکشت. آنگاه به موصل رفت و از مردم موصل خراج طلبید. علی بن داود با حَمدان بن حَمدون و اسحاق بن ایوب به قتال او بیرون آمدند،

٢. عبدالله

٤. کنداجق

١. مهان

٣. کنداجیق

٥. اتراک

و میانشان نبردها پدید آمد؛ تا آن‌گاه که مُعتمد اسحاق بن کُنداج را امارت موصل داد، و ما در این باب سخن گفتیم. در این سال، مردم حِمص عیسی الکرّخی، عامل شهر خود را کشتند. نیز میان لؤلؤ غلام ابن طُولون، و موسی بن اوتامش، در رأس عین، نبردی درگرفت، و لؤلؤ او را اسیر کرد و به رَقّه فرستاد. سپس احمد بن موسی بن اوتامش، با او روبه‌رو گردید، و احمد نخست غلبه یافت. بار دیگر لؤلؤ حمله آورد. سپاه احمد را درهم شکست و تا قَرْقیسیا پیش رفت، و از آنجا به بغداد و سامراء رفتند.

هم در این سال میان احمد بن عبدالعزیز و بکتمر^۱ جنگی پدید آمد، که بکتمر شکست خورده به بغداد رفت. نیز میان خجستانی و حسن بن زید در جرجان جنگی واقع شد. حسن بن زید به آمل^۲ گریخت، و خجستانی جرجان و اطراف طبرستان را در تصرف آورد. چون حسن از طبرستان به جرجان می‌رفت، حسن بن محمد بن جعفر بن عبدالله بن حسین الاصغر العقیقی بن زین العابدین را، به جای خود در ساری نهاد. چون حسن بن زید منهزم گردید، حسن بن محمد اظهار کرد که او کشته شده، و برای خود دعوت کرد. حسن بن زید بیامد، و با او بجنگید و بر او ظفر یافت و به قتلش آورد.

هم در این سال، خُجستانی نیشابور را از دست عامل عمرو بن اللیث بستند. در سال ۲۶۷، در ماه صفر، موفق به قتال صاحب‌الزنج رفت، و همواره با او در نبرد بود تا سال ۲۷۰ که مدینه المختاره، شهر صاحب‌الزنج را مورد حمله قرار داد، و در نیمه سال ۲۷۰ او را بکشت.

هم در این سال، در مدینه میان بنی حسن و بنی جعفر جنگ درگرفت. در سال ۲۶۷، در موصل میان خوارج فتنه افتاد. و سلطان محمد بن عبدالله بن طاهر، و جماعتی از اهل بیتش را به زندان کردند. زیرا عمرو بن اللیث آنان را متهم کرده بود که با خجستانی و برادر خود حسین بن طاهر گرایش دارد. پس به معتمد نوشت و معتمد هم آنان را دستگیر کرده به حبس انداخت.

هم در این سال میان کِیغَلغ ترک، و احمد بن عبدالعزیز بن ابی دُلْف، کشمکشی پدید آمد. احمد بگریخت و کیغَلغ هَمَدان را در تصرف آورد. بار دیگر احمد بن عبدالعزیز لشکر آورد، این بار کِیغَلغ منهزم شد، و احمد هَمَدان را بازپس گرفت. و کیغَلغ به

صَيِّمْرَه^١ رفت.

هم در این سال حُجُستانی، نام محمد بن طاهر از خطبه‌ها بیفکند، و پس از نام معتمد، نام خود آورد و به نام خود سکه زد و به آهنگ عراق پیش آمد تا به ری رسید سپس از آنجا بازگردید.

هم در این سال، اصحاب ابی السَّاج را با هَيْصَمِ الْعُجَلِي نِزاعی پدید آمد. هَيْصَمِ امیر کوفه بود. در این نبردها لشکرگاه هَيْصَمِ به غارت رفت. نیز ابوالعباس بن موفق، اعرابی را که آذوقه برای یاران صاحب الزَّنج می‌بردند، سخت گوشمال داد. این اعراب از بنی تمیم و جز آنان بودند.

در سال ۲۶۸ حُجُستانی کشته شد. اصحابش پس از او به فرمان رافع بن هَرَثَمَه درآمدند. رافع بن هرثمه از سرداران آل طاهر بود. بلاد خراسان و خوارزم را بگرفت. هم در این سال محمد بن اللیث، علیه برادرش عمرو در فارس عصیان کرد. عمرو سپاه به فارس برد. محمد را منهزم ساخت، و سپاهش را تارومار ساخت و اصطخر^۲ و شیراز را تصرف کرد، و چنان‌که گفتیم او را بگرفت و حبس کرد.

هم در این سال میان اذکوتکین^۳ پسر اساتکین و احمد بن ابی دُلف نبردی واقع شد، که در آن نبرد اذکوتکین احمد را شکست داد و بر قم غلبه یافت.

نیز عمرو بن اللیث، لشکری بر سر محمد بن عبیدالله الکرْدی فرستاد. و در این سال لؤلؤ، بر مولای خود احمد بن طُولُونِ عصیان کرد، و نزد موفق رفت و با یاران صاحب الزَّنج جنگید.

در سال ۲۶۹ معتمد، بر برادر خود موفق خشم گرفت، و نزد ابن طولون رفت. موفق به اسحاق بن کنداج که در موصل بود، نوشت که برادر را بازگرداند. او نیز بدین کار برخاست، تا آخر ماجرا. پس سردارانی را که با او بودند بگرفت و به سامراء فرستاد.

هم در این سال، مردم بغداد، بر ابراهیم^۴ الخلیجی^۵ بشوریدند. ابراهیم، کاتب عبیدالله بن طاهر بود. سبب آن بود که یکی از غلامان او، زنی را به تیر کشته بود. چون مورد بازخواست سلطان واقع گردید، دیگر غلامانش به دفاع از او پرداختند. مردم نیز

۲. اصطخور

۴. امیرهم

۱. العسیره

۳. اذکوتکین

۵. الخلیجی

چند تن از اصحابش را کشتند و خانه‌اش را غارت کردند. عیدالله بن طاهر از معرکه بگریخت. محمد بن عیدالله برنشست و آنچه از اموال پدر به دست مردم تاراج شده بود از آنان بستد و به جایگاهش بازگردانید.

هم در این سال، خلف از اصحاب ابن طولون که عامل او نیز بود، برخی از شهرهای مرزی شام را در تصرف آورد، ولی مردم طرسوس آن نواحی را از او باز ستدند. ابن طولون به طرسوس لشکر برد. مردم در حصار شدند، و او به حمص، سپس به دمشق بازگشت.

و نیز میان علویان^۱ و جعفریان نزاعی درگرفت، و از جعفریان هشت تن را کشتند و عامل مدینه را از دست آنان خلاص کردند.

هم در این سال هارون بن الموفق، ابن ابی الساج^۲ را بر انبار و رَحبه و راه فرات امارت داد. نیز محمد بن احمد را بر کوفه و سواد آن امارت داد. محمد بن الهیصم به مقابله با او برخاست. محمد او را منهزم ساخته به شهر درآمد.

و هم در این سال، عیسی بن الشیخ الشیبانی، عامل ارمینیه و دیار بکر بمرد. نیز در این سال خلاف میان موفق و ابن طولون بالاگرفت. موفق، معتمد را واداشت تا فرمان عزل او و لعنت کردنش را بر منابر دهد، و اسحاق بن کُنداج را بر اعمال او در افریقیه فرستد، و نیز مقام ریاست شُرطه خاص، او را دهد. ابن طولون نام موفق از خطبه و طراز بیفکند.

هم در این سال ابن ابی الساج^۳، بعد از نبردی با مردم رَحبه، آنجا را بگرفت، و احمد بن مالک بن طوق به شام گریخت. سپس ابن ابی الساج به قَرَقِیسا رفت.

در سال ۲۷۰، صاحب الزنج کشته شد و دعوتش پایان گرفت. نیز وفات حسن بن زید العلوی، صاحب طبرستان، و امارت برادرش محمد به فرمان او، و وفات احمد بن طولون صاحب مصر و امارت پسرش حُمارویه، و رفتن اسحاق بن کُنداج به دمشق و نبرد میان او و ابن دعباش^۴، که از جانب ابن طولون عامل رقه و ثغور و عواصم بود، همه در این سال واقع شدند.

در سال ۲۷۱، محمد و علی پسران جعفر بن موسی الکاظم، در مدینه شورش کردند.

۱. طبری: حسینیان و حسنیان و جعفریان.
 ۲. ابی الساج
 ۳. ابن طولون
 ۴. دعاس

جمعی از مردمش را کشتند و اموالشان را تاراج کردند، و یک ماه مسجد رسول خدا (ص) را حصار ساختند.

هم در این سال، معتمد عمرو بن اللیث را از خراسان عزل کرد، و احمد بن عبدالعزیز^۱ ابن ابی دُلْف، در اصفهان با او نبرد کرد، و سپاه عمرو را منهزم گردانید. و نیز در این سال خُمارویه شام را از دست ابوالعباس، پسر موفق بازستد، و چنانکه گفتیم به طرسوس گریخت. و نیز معتمد، احمد بن محمد الطایبی را بر مدینه و راه مکه امارت داد. و یوسف بن ابی السّاج والی مکه بود. چون [بدر] غلام طایبی، به عنوان امیرالحّاج به مکه آمد، یوسف بر در مسجدالحرام بر او حمله آورد، و او را به اسارت گرفت. سپاه و حاجیان بر سر یوسف رفتند، و بدر را از اسارت برهانیدند، و یوسف را اسیر کرده، به بغداد بردند.

در نیمه سال ۲۷۲، اذکوتکین^۲ بر ری غلبه یافت. ری در دست محمد بن زید العلوی بود. او از قزوین با چهار هزار تن به ری رفت، و محمد با جماعتی از خراسان و دیلم و طبرستان به مقابله برخاست. محمد شکست خورد، و شش هزار تن از یارانش کشته شدند.

هم در این سال، مردم طرسوس بر ابوالعباس بن الموفق بشوریدند، و او را از جانب بغداد بیرون کردند، و بازمار^۳ را بر خود امیر ساختند. در این سال سلیمان بن وهب، در زندان موفق بمرد، و نیز حَمْدان بن حَمْدون و هارون [الشّاری] به شهر موصل درآمدند. و نیز وزیر صاعد بن مخلد، از فارس بیامد. او را موفق برای نبرد با عمرو بن اللیث به فارس فرستاده بود. اینک به واسط بازگردید. سرداران برای استقبال او سوار شدند و چون او را دیدند پیاده شدند، و بر دستش بوسه زدند، و او با هیچ یک سخن نگفت. سپس موفق فرمان داد تا اصحاب و اهل بیت او را بگیرند، و خانه هایشان را غارت کنند. نیز به بغداد نوشت، تا دو پسر او، ابو عیسی و صالح، همچنین برادرش عبدون را نیز دستگیر کنند، به جای صاعد بن مخلد، ابالصّقر اسماعیل بن بلبل را دبیری خود داد و او تنها دبیر بود و بس.

هم در این سال بنی شیبان به موصل آمدند، و در نواحی و اطراف آن شورش برپا

۱. عبداللّه

۳. بازمار

۲. اذکوتکین

کردند. هارون الشّاری^۱ و یارانش قصد او کردند، و از موصل بیرون آمدند و از دجله گذشتند، و به جانب شرقی آن رفتند. سپس به نهر خازر^۲ رسیدند. چون طلیعه دو سپاه به یکدیگر رسیدند، طلیعه هارون و سپس خود هارون بگریختند و مردم نینوی^۳، از بیم شهر خود را ترک گفتند.

در سال ۲۷۳، میان اسحاق بن کُنداج، و ابن ابی السّاج^۴ فتنه‌ای پدید آمد. ابن ابی السّاج به سوی ابن طولون رفت، و بر جزیره و موصل مستولی شد و به نام او خطبه خواند، و چنان‌که گفتیم با خوارج جنگ کرد.

و هم در این سال موفق، لؤلؤ غلام طولون را بگرفت و از او چهارصد هزار دینار مصادره نمود، و او همچنان در شوربختی بود، تا در ایام هارون بن حُمارویه به مصر بازگردید.

در سال ۲۷۴، موفق به فارس رفت و آنجا را از عمرو بن اللیث بستند و عمرو به کرمان و سجستان رفت و موفق به بغداد بازگشت.

در سال ۲۷۵، ابن ابی السّاج از فرمان حُمارویه بیرون شد، و حُمارویه با او نبرد کرد، و منهزم ساخت، و شام را از دست او بگرفت. ابن ابی السّاج به موصل رفت و حُمارویه از پی او بود. ابن ابی السّاج به حدیثه آمد، و در آنجا بماند تا حُمارویه بازگشت. اسحاق بن کُنداج نزد حُمارویه آمد. او سپاهی با چند تن از سرداران همراه کرد، تا به طلب ابن ابی السّاج رود. او برای عبور از فرات به ساختن کشتی‌ها مشغول شد. ابن ابی السّاج خود را به موصل رسانید. اسحاق بن کُنداج از پی او روان گشت. او به رَقّه رفت و ابن کُنداج از پی او بود. از آنجا به موفق نامه نوشت، و از او خواست تا اجازت دهد از پی او به شام داخل گردد. ابن کُنداج با سپاهی از سوی حُمارویه بیامد، و در حدود شام اقامت جست. آن‌گاه ابن ابی السّاج را منهزم ساخت، و به سوی موفق رفت. ابن کُنداج دیار ربیع و حضر را بگرفت. و ما پیش از این در باب آن سخن گفته‌ایم.

هم در این سال، احمد بن محمد الطائی از کوفه بیرون آمد. تا به جنگ فارس العبدی رود. ابن فارس العبدی، راه بر کاروانیان می‌بست. احمد بن محمد الطائی امارت کوفه و

۲. حادر
۴. ابن ابی لساج

۱. الشّاری
۳. سوی

سواد آن و راه خراسان و سامراء و شرطه بغداد و خراج بادوریا^۱ و قطریل را داشت. هم در این سال، موفق فرزند خود ابوالعباس را بگرفت و به زندان انداخت. نیز رافع بن هرثمه جرجان را از دست محمد بن زید بستد و او را قریب دو سال در استرآباد محاصره کرد. محمد بن زید از شهر برفت و خود را به ساریه رسانید. تا آن‌گاه که در سال ۲۷۷ از ساریه و طبرستان بیرون رفت. رستم پسر قارن از رافع بن هرثمه امان خواست. هم در این سال، علی بن الیث که برادرش عمرو او را در کرمان حبس کرده بود، با دو فرزندش معدل^۲ و لیث نزد رافع بن هرثمه آمدند. رافع محمد بن هارون را از سوی خود به چالوس فرستاد. در آنجا علی بن کالی^۳، نزد او آمد و امان خواست. محمد بن زید پیامد و هر دو را به محاصره افکند. رافع با سپاهی به سوی محمد بن زید رفت، و او به سرزمین دیلم بگریخت، و رافع در پی او، تا حدود قزوین برفت و از آنجا به ری بازگشت. در سال ۲۷۶، معتمد از عمرو بن الیث خشنود شد، و او را منشور ولایت داد و نام او را بر علم‌ها بنوشت. عمرو نیز از سوی خود، عیدالله بن عبدالله بن طاهر را شرطه بغداد داد. ولی پس از چندی عیدالله نام عمرو را از خطبه بینداخت. و در همین سال، موفق به بلاد جبل رفت، زیرا اذکوتکین را گفته بودند که در آنجا اموال بسیاری است. موفق از آنجا به سوی احمد بن عبدالعزیز بن ابی ذکف راند، و همه این وقایع را پیش از این آوردیم.

هم در این سال، موفق، ابن ابی الساج را به امارت آذربایجان فرستاد. او نیز به آذربایجان رفت. عبدالله بن الحسن الهمدانی، صاحب مراغه در برابر او بایستاد. نیز هارون الشاری از حدیثه به موصل رفت، تا مردم آنجا را گوشمال دهد [زیرا عامل موصل از سوی ابن کنداج، یکی از خوارج را کشته بود]. اما مردم با او از در مدارا درآمدند، و او بازگشت.

در سال ۲۷۷، بازمار^۴ در طرسوس، نام خُمارویه، پسر احمد بن طُولون را در خطبه آورد. زیرا خُمارویه سی هزار دینار و پانصد دست جامه و پانصد مطرف و سلاح بسیار فرستاده بود، و پس از دعا در خطبه، پنجاه هزار دینار دیگر بفرستاد.

در سال ۲۷۸، وفات موفق اتفاق افتاد، و بیعت با معتضد به عنوان ولایت عهد و نیز در

۲. عدل

۴. مازیار

۱. بادریار

۳. کانی

این سال آغاز امر قرامطه بود؛ چنان‌که گذشت.

در سال ۲۷۹، جعفر بن المعتمد خلع گردید، و معتضد به ولایت عهدی بر او مقدم گردید، و میان خوارج و مردم موصل و بنی شیبیان نبرد در گرفت. امارت بنی شیبیان را هارون بن سیما، از جانب محمد بن اسحاق بن کنجاج بر عهده داشت. هارون بن سیما با بنی شیبیان به سوی موصل راند. هارون الشّاری و حمدان بن حمدون به دفاع از شهر پرداختند. بنی شیبیان منهزم شدند، مردم موصل که از ابن سیما بیمناک بودند، کسی را به بغداد فرستادند و خواستار امیری دیگر شدند. معتمد محمد بن یحیی المَجروح را، که موکل حفظ راه‌ها بود، و در حدیثه می‌نشست، بر آنان امارت داد. او چندی در آنجا بود، تا آن‌گاه که علی بن داود الکردی را به جای او فرستاد.